

A Look at the Narrative Elements of Short Stories by Yousef Idris; Case Study: Sina Treaty

Peyman Salehi^{1*}

¹ Assistant Professor of Arabic Language and Literature Department at Ilam University,

*Corresponding author: salehi.payman@yahoo.com

DOI: [10.22034/jltll.v1i1.12](https://doi.org/10.22034/jltll.v1i1.12)

Received: 8 Dec, 2017

Revised: 31 Dec, 2017

Accepted: 16 Feb, 2018

ABSTRACT

“Sina Treaty” is one of the short stories from the collection of “Hey Hey Language” written by Egyptian author Yusuf Idris (1991-1991). The present research has tried to examine outstanding narrative elements of the mentioned story with a descriptive-analytic approach in order to illustrate the issue of resistance and confidence in it. The results indicate that this short story, unlike many other author’s stories the persona is often introduced by direct and indirect characterization and these characters are the symbol of the mood and the morale of their nations and their governments. The main theme of the story refers to the confrontation of the great powers over domination of the weak countries from various aspects of political, social, economic, and... and the message of the story is the call for self-sufficiency, self-confidence and resistance.

Key words: Yusuf Idris, Sina Treaty, Narrative elements, Self-sufficiency.

نگاهی به عناصر روایی داستان‌های کوتاه یوسف ادریس؛ مطالعه موردی: معاهده سیناء

پیمان صالحی^{*۱}

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه ایلام

*نویسنده مسئول مقاله Email: salehi.payman@yahoo.com

DOI: [10.22034/jlttl.v1i1.12](https://doi.org/10.22034/jlttl.v1i1.12)

پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۵

اصلاح: ۹۶/۱۱/۱۰

دریافت: ۹۶/۰۹/۱۷

چکیده

«معاهده سیناء» یکی از داستان‌های کوتاه مجموعه «لغة الآی آی» نوشته نویسنده مصری، یوسف ادریس (۱۹۲۷-۱۹۹۱) است. پژوهش مذکور تلاش کرده است با رویکردی توصیفی-تحلیلی، عناصر برجسته روایی داستان مذکور را مورد بررسی قرار دهد تا مبحث مقاومت و اعتماد به نفس را در آن جلوه‌گر نماید. نتایج، نشان از آن دارد که این داستان کوتاه برخلاف سایر داستان‌های نویسنده، اغلب شخصیت‌ها صراحتاً و به شکل مستقیم معرفی می‌شوند و این شخصیت‌ها نماد و رمز خلیات و روحیات ملت‌ها و دولت‌های آنان هستند. مضمون اصلی داستان به رویارویی قدرت‌های بزرگ بر سر سلطه بر کشورهای ضعیف از جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... اشاره دارد و پیام داستان دعوت به خودکفایی، اعتماد به نفس و مقاومت است.

واژگان کلیدی: یوسف ادریس، معاهده سیناء، عناصر روایی، خودکفایی.

۱- مقدمه

یوسف ادریس از جمله داستان‌پردازان نسل دوم مصر است که در دهه دوم قرن بیستم پا به عرصه نویسندگی گذاشت. حضور این نسل تا انقلاب ۱۹۵۲ مصر ادامه داشت و ثمره خود را در دهه چهارم چید. برخی از همین نسل از نویسندگان، یا به جمع میان رمان و داستان کوتاه، یعنی هر دو، پرداختند و یا منحصرأً به یکی بسنده نموده و یا در کنار آن فعالیت نقدی داشتند (نوفل، ۱۹۸۸: ۹). برخی از نمایندگان برجسته نسل دوم داستان نویسی در مصر عبارتند از نجیب محفوظ، یوسف السباعی، ثروت اباطه، عبدالرحمن الشرفاوی، انیس منصور، علی احمد باکنیر و یوسف ادریس. عموماً، توجه این نسل بیشتر به هنر داستانی بود، به طوری که در این میان اهتمام آنان به قصه کوتاه بیش از عنایتی بود که به دیگر انواع داستان داشته باشند و البته عنایت ایشان به رمان، کمتر از توجه به داستان کوتاه نبود. از این رو، رشد و بالندگی هنر داستانی با نسل نویسندگان بعد از جنگ جهانی دوم، پیوند خورده است (همان: ۲۱-۱۹). این نسل از نویسندگان به خاطر تجربه واقعیات تلخ این دوره، همچون جنگ جهانی دوم و شکست سال ۱۹۶۷، بیشتر واقع‌گرا بودند. از این رو، یوسف ادریس و دیگر هم‌نسلان وی از جمله نویسندگان مکتب رئالیسم به شمار می‌آیند (همان: ۲۳۹).

ادریس در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در آن جامعه مصر زیر نفوذ بیگانگان بود؛ بنابراین او تحت تأثیر شرایط حاکم بر جامعه، از دخالت بیگانگان و فقر و زندگی نابسامان مردمش رنج می‌برد و در داستان‌هایش پایداری در مقابل مشکلات زندگی در کشورش، فقر و محرومیت که مردمانش را از دستیابی به ساده‌ترین حقوق انسانی خود باز داشته، جلوه‌گر است. با وجود خفقان و قلع و قمع و بدترین شکنجه‌ها برای داعیان آزادی در دوران زندگی وی، او همچنان حرف‌های خود را می‌گفت به همین دلیل بعد از انقلاب مصر به نقد صریح سران انقلابی و سیاسی پرداخت که باعث زندانی شدنش در سال ۱۹۵۴ شد.

«در آن دوره، مصر شاهد تحولات فراوانی در صحنه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و.. و نیز حضور مردم به عنوان عنصری فعال در تمامی این عرصه‌ها بود و آثار او این حضور را بیش از پیش جلوه‌گر می‌کرد.» (ورقی، ۱۹۹۰: ۱۶-۱۵).

پژوهش مذکور قصد دارد با روشی توصیفی-تحلیلی، ضمن بررسی عناصر روایی در داستان کوتاه "معاهده سیناء" بحث مقاومت و پایداری را در داستان کوتاه مذکور مورد بررسی قرار دهد.

۱-۱- نگاهی کوتاه به زندگی و آثار یوسف ادريس

یوسف ادريس در سال ۱۹۲۸ در خانواده‌ای متوسط در روستای «البیروم» استان الشرقیه مصر متولد شد. تا مرحله دبیرستان به مدرسه‌های دولتی رفت. تحصیلاتش را در رشته روانشناسی و پزشکی ادامه داد. انتشار داستان‌های کوتاهش را در روزنامه‌ها از سال ۱۹۵۰ آغاز کرد. نخستین مجموعه داستان‌هایش را با نام «أرض الليالي» در سال ۱۹۵۴ چاپ کرد. موضوع این مجموعه واقعیت کشور مصر را شامل می‌شود. سپس «العسكري الأسود» را در سال ۱۹۵۵ به چاپ رسانید که تأثیر داستایوسکی و کافکا در آن مشهود است. جایزه عبدالناصر در ادبیات را در سال ۱۹۶۹ دریافت کرد. این داستان‌نویس بزرگ عرب که او را پدر داستان کوتاه در ادب عربی می‌نامند در سال ۱۹۹۱ درگذشت. برخی دیگر از مهمترین آثار وی عبارتند از: مجموعه داستان «جمهوری فرحات»، «أليس كذلك»، «قاع المدینه»، «لغة الآی آی»، «بيت من لحم» و... (حمود، ۲۰۰۱: ۳۷۳)

۱-۲- خلاصه داستان «معاهده سیناء»

داستان از این قرار است که روسها یک ماشین مکانیکی را به عنوان بخشی از وام یا قرض به کشور مصر می‌دهند و همراه با آن وسیله، یک تکنیسین روسی به نام ماشا نیز برای نظارت بر عملکرد آن راهی می‌شود. پس از مدتی ماشین به علت خرابی قطعه‌ای از آن از کار می‌افتد. ماشا از طریق قاهره از روسیه درخواست قطعه یدکی می‌کند؛ اما رسیدن این قطعه یدکی مدت زمان زیادی به طول می‌انجامد. کارگران ناامید می‌شوند

و قصد ترک محل کار را می‌کنند. در این میان، تکنیسین دیگری به نام بیل که در آنجا کار می‌کند به صورت محرمانه از یک شرکت آمریکایی درخواست آن قطعه یدکی را می‌کند و در مدت کوتاهی به فاصله یک شبانه روز آن قطعه به دستشان می‌رسد به گونه‌ای که تعجب همگان برانگیخته می‌شود؛ اما ماشا با نصب این قطعه مخالفت می‌ورزد و می‌گوید که آن یک ماشین روسی است و باید قطعه روسی بر آن نصب شود. پس از مدتی با اصرار و خواهش دیگران موافقت می‌کند که این قطعه نصب شود اما در این میان بر سر اینکه او یا بیل آن قطعه یدکی را نصب کند اختلاف می‌افتد و هیچ کدام حاضر نیست از موضع خود عقب‌نشینی کند؛ زیرا معتقد بودند این عقب‌نشینی، عقب‌نشینی ملت‌های آنان است: «کل منهما یعتقد أنه علی حق و أنه لو تراجع قید أنملة فکانما کرامة بلده و شعبه هی التی تتراجع». چند روز به این منوال می‌گذرد تا اینکه مکانیکی مصری به نام محیی الدین معروف به النمیس در تاریکی شب و به طور مخفیانه این قطعه یدکی را نصب می‌کند و با ختم این قائله مانع تعطیلی کار می‌شود.

۲- پردازش مطلب

۲-۱- شخصیت پردازی

نویسنده در این داستان سه شخصیت از چهار شخصیت اصلی را به صورت مستقیم در همان آغاز داستان معرفی می‌کند ولی نفر سوم به خاطر برانگیختن حس کنجکاوی خواننده به صورت روشن معرفی نمی‌شود، بلکه خود را در ضمن داستان معرفی می‌کند. این سه شخصیت اصلی که به صورت مستقیم معرفی می‌شوند پویا هستند: «شخصیت پویا شخصیتی است که جنبه‌ای از شخصیت، عقاید، جهان‌بینی و خوی و خصلت او مدام دگرگون می‌شود» (میرصادقی، ۱۳۶۹: ۱۹۳).

اما شخصیت اول داستان، یک مستشار روسی به نام ماشنسکی معروف به ماشا و شخصیت دوم، یک مستشار و تکنیسین آمریکایی به نام ویلیام معروف به بیل و شخصیت سوم، محیی‌الدین و در واقع، حلال مشکلات است.

اهمیت معرفی شخصیت‌ها در این داستان بسیار است، بر خلاف سایر داستان‌ها که بر ماجرا، زمان و مکان تأکید می‌شود. اما در اینجا تأکید بر شخصیت‌هاست؛ بنابراین یوسف ادريس در مقدمه داستان می‌گوید: «الأبطال هنا ثلاثة.. لا بل أربعة، إذا حسينا المكنة التي كان لها دور لا يقل خطراً عن دور الإنسان.. وأول الثلاثة هو ماشنسكى الذى يسميه العمال فى المعسكر ماشا.. والثانى كان بيل أو إذا أحببت الدقة ولیم الأمريكى المعظم... أما الثالث فلم يثن بعد أوان الحديث عنه.. أما رابعة الأربعة، المكنة» (ادريس، ۱۹۹۰: ۱۷۹). ترجمه: (در اینجا قهرمانان سه نفر هستند... نه بلکه چهار نفرند، اگر ماشين جنگی را که حساسیت نقش او کمتر از نقش انسان نیست، به حساب آوریم. از این سه نفر، شخصیت اول، ماشنسكى روسی است که کارگران در پادگان او را ماشا خطاب می‌کنند و نفر دوم بيل یا اگر دوست دارید، دقیق‌تر بگویم ویلیام آمریکایی معظم است ولی نفر سوم، هنوز زمان سخن گفتن از او نرسیده است و چهارمین نفر، ماشين است.) ادريس، شخصیت اول داستان را اینگونه معرفی می‌کند: «وجاء معها ماشنسكى لیدیرها ويشرف عليها ومن أول يوم له فى المعسكر ألغى العمال والموظفون كلمة ماشنسكى نهائياً واستبدلوها بوعى أو لا وعى بكلمة ماشا.. والمكنة وماشا والمعسكر كله..» (همان: ۱۷۹). ترجمه: (ماشنسكى همراه با آن ماشين جنگی آمده تا آن را مدیریت و بر آن نظارت نماید و از روز اول حضور در پادگان، کارگران و کارمندان کلمه ماشنسكى را به طور کلی کنار گذاشتند و آن را، خواسته یا ناخواسته تبدیل به ماشا کردند.)

در خلال داستان، راوی به شأن خطاب قهرمان دیگر داستان اشاره دارد و می‌گوید که خود ویلیام از اطرافیانی که با او کار می‌کنند درخواست کرده، اسمی بر او بگذارند که مردم به آن خو گرفته‌اند. یعنی او را بيل صدا بزنند: «...أصبح هو يطالب الذين يعملون معه بأن يطلقوا عليه الاسم الذى تعود الناس أن ينادوا به ولیم و هو بيل» (همان: ۱۸۱).

در اواخر داستان، محیی‌الدین از دیگر شخصیت‌های اصلی داستان، بر روی صحنه می‌آید: «...يسميه العمال النمس وهو رغم نهمه الشديد وحبّه لالتهام الطعام، رغم تزويغه من الشغل كلما عنت له فرصة إلا، أنه دائماً حلّال المشاكل، عمل مع ماشا فالتقط منه الصنعة وعمل مع الألمان فتعلّم الميكانيكا... ولكنّه كان يقرأ الصحف بمهارة، متحمساً...» (همان: ۱۸۵). ترجمه: (کارگران او را «النمس» صدا می‌زنند. او برغم پرخوری زیاد و

علاقه به بلعیدن غذا و برغم اینکه در هر فرصتی که برایش پیش می‌آمد از کار فرار می‌کرد، با این حال، حلال مشکلات بود. با ماشا کار کرده و از او صنعت یاد گرفته و با آلمانی‌ها کار کرده و مکانیک را یاد گرفته... و با مهارت و شور زیاد، روزنامه می‌خواند...

شخصیت چهارم یعنی همان ماشین جنگی، این‌گونه معرفی می‌شود: «فهی آلة ضخمة جداً فی حجم البيت الصغير أو أكبر قليلاً و ثمنها كذا عشرة آلاف جنیه، وأصلها روسی. انتجتها مصانع ليننجراد وجاءت إلینا كجزء من القرض» (همان: ۱۷۹). ترجمه: (وسیله‌ای بسیار بزرگ، در حجم و اندازه خانه‌ای کوچک یا مقداری بزرگ‌تر و قیمت آن ۱۰ هزار جنیه و اصل آن روسی است که آن را کارخانه‌های لنینگراد ساخته‌اند و به عنوان بخشی از وام برای ما فرستاده شده است).

در این میان، برخی از شخصیت‌های فرعی داستان عبارتند از:

یک مهندس مصری که همواره در معیت ماشا است و بر کار آن پادگان نظارت دارد: «المهندس المصری المشرف علی المعسكر...» (همان: ۱۸۰).

یکی دیگر از شخصیت فرعی داستان، حمدان ابوطالب صعیدی است که آواز خوان شبه رسمی پادگان است: «... و المعنی شبه الرسمي للمعسكر» (همان).

شخصیت فرعی دیگر، عبدالحمید است که نقش سرکارگر را دارد: «وبأنفسهم ذهب العمال و علی رأسهم السيد عبدالحمید...» (همان: ۱۸۱).

۲-۱-۱- توصیف مستقیم شخصیت‌ها

راوی داستان، که خود یوسف ادريس است در معرفی افراد به شخصیت ظاهری، ویژگی‌های جسمانی، اجتماعی و یا اخلاقی قهرمانان داستان می‌پردازد؛ از این رو، نویسنده در معرفی شخصیت‌ها به روش توصیف مستقیم عمل می‌کند و توصیف بیرونی، توصیف وضعیت چهره، رفتار و اعمال شخصیت‌ها و صحنه‌هاست و توصیف غیرمستقیم شامل چیزی است که در ذهن شخصیت‌ها می‌گذرد. (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۳۹).

ادریس در مورد ویژگی ظاهری ماشنسکی می‌گوید: «هو أحمر الوجه فاقع الحمرة تلك التي تميز و تقف حداً فاصلاً بيننا نحن شعوب آسيا و أفريقيا و بين الأوربيين..» (ادریس، ۱۹۹۰: ۱۷۹) ترجمه: (او ماشا) چهره‌ای سرخ و روشن دارد که این ویژگی، وجه تمایز و حد فاصل میان ما مردم آسیا و آفریقا و میان اروپاییان است.

ادریس، ظاهر شخصیت دوم یعنی ویلیام را اینگونه توصیف می‌کند: «ذو القتب والنظارات والجسد الرشيق النحيل الذي ربّما طال في الهواء لو نفخته» (همان) ترجمه: (تندخو است، عینک می‌زند و بدنی کشیده و اندامی لاغر دارد که چه بسا اگر در او بدمی، رو به آسمان و هوا، قد می‌کشد).

و در معرفی شخصیت محیی‌الدین می‌نویسد: «أسمر، مبتور البنصر الأيمن غزير العرق، شعره أغبر قد أصبح له لون الصحراء الأصفر من كثرة ما علق به من تراب و غبار...» (همان: ۱۸۵) ترجمه: (گندم‌گون و کنار انگشت کوچک دست راستش بریده شده و عرق فراوان می‌ریزد. موهایش غبار گرفته و رنگ آن، به علت شدت نشستن غبار و خاک همچون رنگ زرد صحراء شده است).

۲-۱-۲- توصیف غیر مستقیم شخصیت‌ها

یکی از نکات مهمی که ادریس در توصیف غیر مستقیم شخصیت‌های داستان مذکور، بر روی آن مانور می‌زند، ویژگی‌های اخلاقی آنان است که می‌توان گفت هر کدام از این شخصیت‌ها نماینده منش اخلاقی کشور خود هستند. وقتی ماشین جنگی از کار می‌افتد و ماشا آماده تعمیر آن می‌گردد با حالتی جدی و اندوهگین ظاهر می‌شود: «قال ماشا بوجه صارم مبتئس» (همان: ۱۸۰). زمانی که لوازم یدکی آمریکایی به پادگان می‌رسد، با اینکه شادمانی همه جا را دربرمی‌گیرد: «وبین تهیص و طبل و أغان و فرحة وصلت قطعة الغيار إلى المعسكر» (همان: ۱۸۱)، اما ماشا با آمدن بیل و لوازم یدکی همراه عصبانی شده، فریاد می‌زند و مانع نصب قطعه یدکی آمریکایی است: «یزجرهم ماشا و یهب فی وجوههم... صرخ ماشا فی الجميع» (همان).

در ادامه داستان، نویسنده از نگاه‌های تند و تحقیرآمیز ماشا و بیل به یکدیگر، اینگونه تعبیر کرده است: «کأنهما فوهتا مسدّسین من مسدّسات رعاة البقر فی أفلام السينما» (همان: ۱۸۳). ترجمه: (گویا دهانه دو تفنگ گاوچران در یک فیلم سینمایی به هم نشانه رفته است).

در جایی دیگر، نویسنده حالت هر کدام از طرفین دعوا را با به تصویر کشیدن روحیات دو جبهه بزرگ شرق و غرب در چهره این دو نفر، چنین بیان می‌کند: «کلّ منهما یقف موقفاً صلباً عنيفاً و كأنما قد استحضر فی جسده الواحد عناد أمته بأسرها کلّ طاقتها علی القتال» (همان: ۱۸۴-۱۸۵). ترجمه: (هر کدام از آنان موضع سرسخت نسبت به دیگری می‌گیرد، گویا دشمنی تمام ملت و توان مقابله آن در جسم هر کدام حاضر شده است).

در برداشت ذهنی ماشا از شخصیت بیل، به نظر می‌رسد: «...أنّ بیل یفهم حقیقة المیکانیکا وأنّ الناس فی الولايات المتحدة لیسوا جهلة كما یظن، واكتشف بیل هو الآخر أنّ ماشا الروسی لیس مجرد اسطوانة مسجل علیها أقوال مارکس ولینین وإنّما هو آدمی أيضا یغضب أحياناً یرضی ویتسم ابتسامة صافیة، جداً کابتسامات الأطفال» (ادریس، ۱۹۹۰: ۱۸۳). ترجمه: (...که بیل حقیقت دانش مکانیک را می‌داند و مردم آمریکا آن‌گونه که ماشا تصور می‌کند جاهل و ناآگاه نیستند و در سوی دیگر بیل نسبت به شخصیت ماشا دریافت که ماشا صرفاً لوح فشرده‌ای نیست که سخنان مارکس و لینین در آن ضبط شده است. بلکه او آدمی‌زاد است، عصبانی شده و پرخاشگری می‌کند و احياناً مانند کودکان، راضی و خشنود شده و لبخند می‌زند).

نویسنده در ادامه، روحیات و خلیات هر دو را چنین به تصویر می‌کشد: «ولکن کلاً منها مستعد أن یقتل الآخر... کلّ منهما عنید وصلب یرید أن یذبح الآخر ویصفی دمه، کلّ منها یعتقد أنّه علی حقّ و أنّه لو تراجع قید أنملة فکأنما کرامة بلده وشعبه هی التي تتراجع» (همان: ۱۸۵). ترجمه: (هر کدام از آنان آماده‌اند تا یکدیگر را بکشند. هر دو سرسخت و لجوج و متکبر هستند و قصد کشتن همدیگر دارند و هر کدام معتقدند که اگر کوچکترین عقب‌نشینی داشته باشند، به منزله از بین رفتن کرامت ملتشان است و در واقع این ملت آنان است که عقب‌نشینی کرده است).

۲-۱-۳- وجوه روایی شخصیت‌ها

کنشگر فاعلی بازدارنده در این داستان، که در شخصیت ماشا نمود می‌یابد، بسیار توانمند ظاهر می‌شود که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود. زمانی که ماشا بر سر راه کارگران ظاهر می‌شود، پرخاشگری می‌کند: «یزجرهم ماشا و یهب فی وجوههم...» (همان: ۱۸۱). و در توجیه کار خودش به محال بودن نصب قطعه‌ای غیر روسی، اشاره می‌کند: «مستحیل أن تصلح قطعة غيار أخرى غير القطع الروسية للمكنة..» (همان: ۱۸۲). و درخواست آنان را برای نصب قطعه یدکی رد می‌کند: «كان ماشا يرفض و يصّر على الرفض...» (همان). او همچنین در دو مقطع و در جواب درخواست مخاطبان، عبارت ناممکن را با تأکید بر نفی، تکرار می‌کند: «لا... لا يمكن...» (همان)؛ لذا، می‌توان گفت که، شخصیت ماشا دارای وجهی شرطی است، از آنجا که او به روسی بودن قطعه یدکی اصرار دارد: «إن المكنة السوفيتية لا تصلح لها إلا قطع غيار سوفيتية... قال هذا وهو يشدّ على كلمة سوفيتية الأولى والثانية» (همان). در جایی دیگر، ماشا صرفاً خود را مسئول هر نوع تبدیل و تغییر در ماشین می‌داند: «ماشا يقول: إن المكنة روسية و أي تغيير فيها أو تعديل يجب أن يتمّ بمعرفة هو» (همان: ۱۸۴). در مقابل، شخصیت بیل وجه الزامی دارد و وجه الزامی اصرار بازدارنده را می‌شکند؛ زیرا قصد نصب قطعه یدکی آمریکایی و راه اندازی ماشین را دارد: «وبيل يقول: هذه المكنة كانت روسية وهي الآن وبغير قطعة غيار الأمريكية مجرد كتلة من الحديد الخردة، ولا بد له أن يتولى عملية التركيب والتشغيل» (همان). از سوی دیگر، وجه تمنایی در شخصیت مهندس مصری تجلی می‌یابد که کار حل اختلاف آن دو را به عهده می‌گیرد: «وكان عمل المهندس المصري أول الأمر أن يمنع الاحتكاك المباشر ويلطف الكلمات الحادة، ويقول لبيل: طب امسحها في ذقني أنا، ويقول لماشا: معلش عشان خاطري، إلی أن بلغ مراده وبدأ الجو يهدأ...» (همان).

۲-۲- صحنه (فضا و مکان)

فضای داستان که صحرای سینا در شرق مصر است، فضایی نظامی، سیاسی و بسیار جدی و مکان صرفاً ثابت است. در حقیقت، فضای داستان، جو دوران جنگ سرد و رقابت برای سیطره بر جهان سوم را که با خشونت تمام در جریان است، به تصویر می‌کشد.

لازم به یادآوری است که «شخصیت‌ها، وقایع و اماکن در داستان‌های یوسف ادریس، علی‌رغم ویژگی‌های بومی و چهره‌های محلی مصری اصیل، به طور کلی همان اپیزودهای داستان آدمی است، اپیزودهایی پیرامون سیر تاریخ اندیشه، عاطفه جمعی و... است. همچنین سنگدلی، خشونت و تلخ‌کامی در هنر ادبی یوسف ادریس به کلی ثمره صداقت و راستی با خویشتن، مردمان پیرامون و زندگی است» (کومی، ۲۰۰۳: ۳۱۱)؛ لذا در داستان‌های ادریس ارتباط تنگاتنگ بین موضوعات داستان و مسائل مربوط به خود و جامعه را در آن احساس می‌کند. به طور کلی، مکان در داستان وی ملموس و واقعی بوده و نویسنده در مقاطعی از داستان، صحنه حوادث را، اینگونه به تصویر می‌کشد: «هناک... علی مدد السفر... بعیداً جداً، قرب حدودنا الشرقيّة المطلّة علی ساحل البحر الأحمر» (ادریس، ۱۹۹۰: ۱۷۹). ترجمه: (آنجا در امتداد سفر و حرکت، در نقطه بسیار دور، نزدیک مرزهای شرقی مشرف به ساحل دریای سرخ، داستان اتفاق می‌افتد).

در مقطعی دیگر از داستان، بار دیگر مکان حوادث، اینگونه توصیف می‌شود: «فی تلك البقعة النائبة من شبه جزيرة سيناء وتحت لفتح نيران تتأجج من صفرة الأرض وزرقة السماء، هناك حيث لا حياة ولا جمال، ولا شيء سوى الرمل والصحراء والجبل والعمل، هناك حيث المعسكر مقام» (همان: ۱۸۵). ترجمه: (در آن گوشه دور از شبه جزیره سینا و زیر زبانه‌های آتش داغ، که میان زردی زمین و آبی آسمان افروخته می‌شود، آنجا که هیچ اثری از زندگی و زیبایی نیست، جز شن، صحرا، کوه و کار، آنجا که پادگان است).

۲-۳- مضمون

محتوای داستان همچون عنوان آن، گویای دوره تاریخی خاصی است. دوره‌ای که به لحاظ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حائز اهمیت است:

۲-۳-۱- سیاسی

عنوان این داستان به طور صریح، بیانگر مضمون سیاسی آن است. کلمه «معاهده» با اضافه به «سیناء»، نشان دهنده این است که بیشتر در معاهدات سیاسی کاربرد دارد.

همانطور که در مقدمه ذکر شد یوسف ادریس از جمله نویسندگان نسل دوم با رویکرد واقعی است. در واقع شکل‌گیری این نسل با شرایط سیاسی و فرهنگی توأم با رنج و ناامیدی و شکست سیاسی همراه شد. این نسل در دو جنگ جهانی به سر می‌برد که نگرانی شدید شرق و غرب عالم را در بر گرفته بود. این نگرانی درک و شناخت از فرهنگ و موهبت‌های قومی و زاویه دید این نسل نسبت به بازی‌های سیاسی، حزبی، استعمار، مطامع زورگویان داخل و خارج کشور، خطر بمب هسته‌ای، هول و هراس و شعله‌ور شدن احساس میهن پرستی را در وجودش دو چندان می‌کرد (نوفل، ۱۹۸۸: ۹)

نویسنده در برهه‌ای خاص این داستان و مجموعه داستانش را نوشته که دنیا سراسر به بلوکه شرق و غرب تقسیم شده و هر کدام در صدد سیطره بر عالم بودند؛ بنابراین در این داستان، سیاست آمریکای کاپیتالیست و سیاست روسیه کمونیست به وضوح در نماد دو چهره ویلیام آمریکایی و ماشنسکی روسی و گفت‌وگوهای میان آنان آشکار است. این دو، نماد و رمز دو جبهه سیاسی متضاد هستند. به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود: «ماشنا یقول: إنَّ المکنة روسیة وأی تغییر فیها یجب أن یتم بمعرفته هو. وییل یقول: هذه المکنة کانت روسیة وهی الآن وبغیر قطعة غیار أمريکیة مجرد کتلة من الحديد الخردة، ولا بد له هو أن یتولی عملية التركيب والتشغیل» (ادریس، ۱۹۹۰: ۱۸۴). ترجمه: (ماشنا می‌گوید: این ماشین روسی است و هر تغییر و تبدیلی در آن، باید از دید او انجام شود و بیل نیز می‌گوید این ماشین روسی بود و الآن بدون قطعه یدکی آمریکایی تنها یک مشت آهن قراضه است و او بایستی که عملیات نصب و راه اندازی را به عهده بگیرد.)

نگاهی به عناصر روایی داستان‌های کوتاه یوسف ادریس؛ مطالعه موردی: معاهده سیناء

در مقابل ماشا با عصبانیت می‌گوید: «لایمکن أن أسمح لمندوب شركة أمريكية احتكارية رأسمالية متعفنة أن يعيث فساداً في مكنة أنتجتها أيدي الطبقة العاملة السوفيتية» (همان). ترجمه: (امکان ندارد که اجازه بدهم به نماینده شرکت احتکاری سرمایه‌داری متعفن آمریکایی که در ماشینی که طبقه کارگر کمونیستی آن را تولید کرده است، خرابی و گندکاری ایجاد کند).

همانطور که قبلاً اشاره شد، این دو شخصیت، ضمن تأکید بر ذی‌حق بودن خویش، به هیچ عنوان از موضع خود، که موضع کشورشان بود، به اندازه یک قدم هم عقب‌نشینی نمی‌کردند و کوچک‌ترین عقب‌نشینی را به منزله از بین رفتن کرامت انسانی مردم و سرزمینش می‌دانستند: «کلّ منها یعتقد أنّه علی حقّ و أنّه لو تراجع قید أنملة فکأنما کرامة بلده و شعبه هی الی تتراجع» (همان: ۱۸۵).

اما وضع اسفناک آنجاست که در این میان، کارگران مصری فقد شاهد این ماجراهای تلخ سیاسی بوده و هیچ اقدامی نمی‌کنند: «فالجَمیع حلقات حلقات، مشغولون بتبع أخبار المعركة الدائرة بین ماشا و بیل و آخر أنواع الشتائم الی کان یطلقها کلّ منهما خلف الآخر و أمامه...» (همان).

۲-۳-۲- اجتماعی

توجه فراوان ادریس به طبقه کارگر و دیگر اقشار اجتماعی ضعیف او را واداشت تا نمونه‌های بشری‌ای را به تصویر کشد که به آن طبقه و سطح از مردم متعلق بودند؛ بنابراین در راستای توجه به طبقات اجتماعی زحمت‌کش و آسیب‌پذیر در داستان مذکور، نیم‌نگاهی هم به زندگی این قشر دارد و در تصویری از کارگران و کارمندان و با توصیف ظاهری و نمادین از دستان پینه‌بسته و یا نرم و لطیف، این طبقات اجتماعی مصر را به خواننده معرفی می‌کند؛ لذا زمانی که شخصیت‌های اصلی یعنی ماشا و بیل با هم درگیر هستند و به هم دشنام می‌گویند، عده‌ای کارگر و یا کارمند حاضر در پادگان واسطه جدایی آن دو از هم می‌شوند. نویسنده، دستان ترک برداشته و یا لطیف و فرهیخته آنان را اینگونه توصیف می‌کند: «وترتفع أكثر من مائة ید صعیدیة و بحرأویة، أید مشققة وأید ناعمة مثقفة» (ادریس، ۱۹۹۰: ۱۸۴).

در جایی دیگر نویسنده در توصیف محیی‌الدین، به سرانگشت بریده و موی سیاه خاک آلوده، اشاره دارد: «...کان...أسمر، متبور البنصر الأيمن غزير العرق، شعره أغبر قد أصبح له لون الصحراء الأصفر من كثرة ما علق به من تراب وغبار» (همان: ۱۸۵).

۲-۳-۳- اقتصادی

در این داستان کوتاه، مسائل فراوانی گنجانده شده که یکی از آنها توجه خاص نویسنده نسبت به مسائل اقتصادی است. در ابتدای داستان، به این مسأله اشاره شده است که این ماشین به صورت وام و قرضی به مصری‌ها سپرده شده است: «أنتجتها مصانع ليننجراد وجاءت إلينا كجزء من القرض» (همان: ۱۷۹). در جایی دیگر، زمانی که قطعه یدکی ماشین نیاز به تعویض پیدا می‌کند، با ظرافت تمام به مشکلات فراوانی که بر سر راه تعویض آن وجود دارد اشاره می‌کند: از جمله اینکه این قطعه یدکی فقط در روسیه وجود دارد، پرهزینه بودن تهیه آن، زمان‌بر بودن تهیه آن و... «ورغم أن رسالته (عبدالحميد) أوقعت مركز المؤسسة بالقاهرة في دوامة حرج شديد إذ أن قطع غيار الماكينة بالذات لا توجد إلا في روسيا ودون إحضارها من هناك مصاعب نقدية ومصرفية واقتصادية لا تُعدّ ولا تُحصى بحيث لا أمل في حضورها قبل ستة أشهر أو سنة..» (ادريس، ۱۹۹۰: ۱۸۰). ترجمه: (علی‌رغم اینکه نامه عبدالحمید به مرکز مؤسسه در قاهره رسید، اما با سختی- های فراوانی روبرو بود زیرا این قطعه جز در روسیه وجود نداشت و بدون تأمین آن از روسیه، مشکلات مالی و اقتصادی فراوانی را به دنبال داشت به گونه‌ای که امیدی به حضور آن قبل از شش ماه یا حتی یک سال نبود.)

و هنگامی که ویلیام، این قطعه یدکی را از شرکت اینترنت‌نشال وارد می‌کند، چیزی که شگفتی نویسنده را برانگیخته رقابت شدید اقتصادی آمریکا با روسیه بوده است به گونه‌ای که هیچ کس انتظار نداشت این قطعه یدکی با این سرعت، حاضر شود: «رغم هذا، إلا أن قطعة غيار أحضرت على وجه السرعة... أما كيف أحضرت تلك القطعة فلا أحد يدري للآن، ولا أحد يدري كيف تسرب الخبر إلى شركة "إنترناشيونال" الأمريكية ولا

كيف استطاعت بين يوم وليلة أن تتصل بالمركز وتخبره على استعداد لتوريد قطعة الغيار اللازمة، وفي الحال» (همان: ۱۸۱).

۲-۴- زبان داستان

ادریس در نقل داستان‌هایش زبانی ساده دارد و از واژگان عامیانه نیز در داستان‌نویسی بهره می‌برد. او معتقد است با زبان فصیح نمی‌توان خواسته‌های مردم را بیان کرد. «گرچه برخی ناقدان، استفاده از زبان عامیانه را برنمی‌تابند و معتقدند که هدف اهل ادب آن است که ادبیات را از حصار محلی به گستره جهانی منتقل سازند و ادبیات جهانی و جاودانه که هویت یک ملت را اثبات می‌کند جز از طریق زبان فصیح حاصل نخواهد شد.» (رجائی، ۱۳۷۸: ۲۵۶)

با اینکه زبان در بسیاری از داستان‌های ادریس، ترکیبی از عامیانه و فصیح است؛ اما اگر از چند جمله کوتاه عامیانه در این داستان بگذریم، بقیه عبارات، با زبانی فصیح نوشته شده است. به جملات عامیانه‌ای که در این داستان به کاررفته است اشاره می‌شود: «طب امسحها فی ذقنی أنا» و «معلشی عشان خاطری» (ادریس، ۱۹۹۰: ۱۸۳)

عبدالجبّار عباس از ناقدان برجسته عراقی، علت پرداختن به مسأله زبان عامیانه و فصیح را در پیش درآمد بررسی زبان ادبی یوسف ادریس این چنین توجیه می‌کند: «زبان عامیانه در نزد ادریس محدود به گفت‌وگو نمی‌شود و بلکه به روایت نیز سرایت می‌کند. اما یوسف ادریس همواره زمانی که قصه‌ای را روایت می‌کند- اگر بدانیم که زبان فصیح مجموعه‌ای از تراکیب منقطع از زبان مردم است- زبان فصیح ندارد. این مسأله ضرورتاً به این معنی نیست که زبان او عامیانه است. همانگونه که این مسأله در نزد او از حد و مرز جمع میان دو نوع زبان تخطی می‌کند» (عباس، ۱۹۶۷: ۲۹).

نتیجه گیری

بررسی این داستان کوتاه نشان داد که این داستان بر خلاف سایر داستان‌های نویسنده، از لحاظ زبانی به زبان فصیح و معیار عربی تکیه دارد؛ زیرا کلمات عامیانه آن بسیار اندک است. اغلب شخصیت‌ها صراحتاً و به شکل مستقیم معرفی می‌شوند و این شخصیت‌ها نماد و رمز خلیات و روحیات ملت‌ها و دولت‌ها هستند. مانند شخصیت روسی ماشنسکی، شخصیت آمریکایی ویلیام و شخصیت مصری و جهان سومی محیی الدین. مضمون اصلی داستان اشاره به رویارویی قدرت‌های بزرگ بر سر سلطه بر کشورهای ضعیف به لحاظ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد و پیام داستان، مقاومت و پایداری، تکیه بر استعدادهای بومی، دعوت به خودکفایی و اعتماد به نفس است.

منابع و مآخذ

- اخوت، احمد (۱۳۷۱)، دستور زبان داستان، اصفهان، نشر فردا، چاپ اول.
- ادريس، يوسف (۱۹۹۰)، الأعمال الكاملة، القصص القصيرة، بيروت، دار الشروق، الطبعة الأولى.
- حمود، محمد (۲۰۰۱)، موسوعة الأدباء والشعراء العرب، بيروت، دارالفكر اللبناني، الطبعة الأولى.
- رجائي، نجمه (۱۳۷۸)، آشنایی با نقد ادبی معاصر عربي، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول.
- عباس، عبدالجبار (۱۹۶۷)، اللغة عند يوسف ادريس، مجلة الآداب، السنة الخامسة عشرة، العدد ۱.
- الكومى، محمد شيل (۲۰۰۳)، النظريات الأدبية، دراسة فى الأدب المصرى المعاصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- ميرصادقى، جمال (۱۳۶۹)، عناصر داستان، تهران، انتشارات شفا.
- نوفل، يوسف (۱۹۸۸)، الفن القصصى بين جيلى طه حسين و نجيب محفوظ، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- الورقى، السعيد (۱۹۹۰)، مفهوم الواقعية فى القصة القصيرة عند يوسف ادريس، الاسكندرية، دار المعرفة الجامعية، الطبعة الأولى.

Acknowledgements

We wish to thank the two anonymous reviewers for their constructive comments

Declaration of Conflicting Interests

The author(s) declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship and/or publication of this article.

Funding

The author(s) received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

REFERENCES

- Abbas, A. J. (1967), *Yusuf Idris language*, Journal of Literature, Vol. 15, No. 1.
- Alkomi, M. S. (2003), *Literary Theories, A Research in Contemporary Egyptian Literature*, Cairo: Secretariat of the Egyptian Writers Council.
- Al-Sa'id. (1990), *the concept of realism in the short story of Yusuf Idris*, 1th edition, Eskandariyah: Dar al-Ma'rifat al-Jameiyat.
- Ekhavat, A. (1993), *Grammar of the Story*, 1th edition, Isfahan, Farda Publishing.
- Hamoud, M. (2001), *Mojam of Arabic man of letters and poets*, 1th edition, Beirut, Dar Al-Akbar al-Bibni.
- Idris, Y. (1990), Complete collection, Al-Qusayra Short stories, Beirut's 1th edition, Dar al-Sharouq.
- Mirsadeghi, J. (1991), *Elements of the story*, Tehran, Shafa Publishing.
- Neufal, Y. (1988), *the manner of story between two generations Taha Hussein and Najib Mahfouz*, Cairo: The Alvaraghi Secretariat of the Egyptian Writers Council.
- Rajaei, N. (1999), *Introduction to Contemporary Arabic Literary Criticism*, 1th edition, Mashhad, Ferdowsi University Press, Mashhad.